

نقد و تحلیل
داستان



روایت

الهام عیسی پور

www.ketab.ir

سرشناسه: عیسی‌پور، الهام، ۱۳۶۲ -
 عنوان و نام پدیدآور: روان‌هایی میان دو پیرانتز / الهام عیسی‌پور؛ ویراستار هانا زارعی.
 مشخصات نشر: بندرعباس: سمت روشن کلمه، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۶۸ص.؛ ۵/۱۴×۲۱/۵سم.
 فروست: نقد و تحلیل داستان.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۹۲-۱۳-۳
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد
 موضوع: Persian fiction -- 20th century -- History and criticism
 موضوع: داستان‌نویسان ایرانی - قرن ۱۴ - نقد و تفسیر
 موضوع: Novelists, Iranian -- 20th century -- Criticism and interpretation
 رده بندی کنگره: PIR۳۸۶۹
 رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲۰۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۶۸۷۶۴
 اطلاعات مورد کتابشناسی: فیبا



عنوان کتاب: روان‌هایی میان دو پیرانتز
 نویسنده: الهام عیسی‌پور
 ناشر: سمت روشن کلمه
 مدیر مسئول: بداله شهرجو
 مدیر اجرایی: هانا زارعی
 ویراستار: هانا زارعی
 صفحه آرا: مهدیه خسرویانی
 طراح جلد: سمیرا مهری
 نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۰
 چاپ و صحافی: پیشگام
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه
 قیمت: ۳۰/۰۰۰ تومان

بندرعباس، چهارراه فاطمیه، خیابان شریعتی شمالی، کوچه جاودان ۴،
 پشت کلینیک دندانپزشکی مهرگان، ساختمان پارسا، طبقه دوم

تلفن: ۰۷۶۳۲۲۱۰۵۱۷ - ۰۹۱۷۳۶۵۷۰۵۰

○ samtroschan@gmail.com ○

○ instagram.com/samt_roshan ○

○ www.samteroschan.com ○

حق چاپ محفوظ است

فهرست

مقدمه	۷
نگاهی به داستان ماه تا چاه از حسین آتش‌پرور	۱۶
تحلیلی بر رمان باد ما را با خود برد از طلا نژادحسن	۲۵
تحلیل رمان من در پادشاه از فریبا صدیقیم	۳۰
نقد رمان رؤیای ایرانی از انوشه مبادی	۳۷
تحلیلی بر داستان عزاداران بیل از غلامحسین ساعدی	۴۲
نقد رمان آرش در سایه از دکتر مجتبی مقدم	۴۷
تأملی بر داستان اسپان دشت نیسایه از فرزاد کدخدایی	۵۱
یادداشتی بر رمان جزیره‌ای زیرآب از نیلوفر احمدی	۵۴
یادداشتی بر مجموعه داستان زندانی از مهدی بردبار	۵۹
یادداشتی بر مجموعه داستان کوتاه در آن سال‌های	۶۳
قحطی از حمید سرو امان‌الهی	

مقدمه

در حوزه نظری ادبی، نگرش‌هایی که بنای تفکر انسان‌گرا و رشته‌های علوم انسانی و بین‌رشته‌ای را تشکیل می‌دهند، به لحاظ تکرار مواضع نقادان، شامل طیف گسترده‌ای می‌باشد. اگر بتوانیم خاستگاه انسان‌گرایی و پیش‌فرض‌های بنیادی آن را درک کنیم، در جامع‌ترین شکل معنای آن، انسان‌گرایی عبارت است از جهان‌بینی که ارزش‌ها و دغدغه‌های بشری را در تقابل با ارزش‌های الهی یا فوق‌طبیعی، در مرکز توجه حیات و تفکر قرار می‌دهد.

به طبع در فلسفه ادبیات و برآورد نقادانه، مخاطب در مواجهه با اثر، درباره موضوعات و محتوا و رسالت مؤلف همراه می‌گردد و دامنه اندیشه‌ها و پرسش‌ها را گسترده‌تر می‌یابد. چرا که آثار ادبی به واسطه شایستگی‌های ذاتی ادبی‌شان اصالت و اعتبار می‌یابند. اما به باور من از تأملات کلی درباره معنای اصطلاح «ادبیات» نقد، تفسیر و ارزیابی آن، بررسی نظام‌مند مطلوبی مشاهده نشده است، به عبارتی پژوهش بنیادین درباره خود ماهیت امر ادبی و جایگاه نقد و تحلیل و مفاهیم مرتبط آن اگر چه با رویکردهای تجویزی

همراه گشته است اما به واقع فاقد آن جایگاه محوری بوده است که به اصول بنیادین آثار ادبی بپردازد.

آثاری که در معرض تصدیق خواننده قرار می‌گیرند آیا رابطه صدقی با حقیقت دارند یا صرفاً صدق‌های ادبی مختص و منحصر به خود ادبیات می‌باشند و حامل هیچ حقیقت معقولی نیستند؟ اگر چنین تلقی را در آرمان ادبیات لحاظ کنیم، پس یک اثر ادبی نمی‌تواند حقیقتی ژرف را دربارهٔ حیات بشری بیان دارد. شایان ذکر است همین پیش‌درآمد نگاه فروکاست‌گرایانه برخی اشخاص و ادعاهای نظریه‌پردازان در چارچوب ادبیات است که در پیش بردن تفسیر و ارزیابی محصولات ادبی به عنوان مداخله‌گر ورود پیدا می‌کند.

قلمرو ادبی ساحتی است که همگان تا حد زیادی در آن مشارکت و پیوند دارند، تأمل دربارهٔ اینکه ادبیات حقیقتاً در زندگی ما انسان‌ها چه جایگاهی دارد و تا چه میزان می‌تواند درک و فهم ما را نسبت به آن افزایش دهد و همهٔ ما را به نبوغی که در پس بزرگ‌ترین شاهکارهای آن نهفته است آگاه‌تر سازد جای درنگ است.

در گام نخست، از آنجایی که نقد، نقشی چنین حیاتی در فرهنگ معاصر و ادبیات دارد، مصرف‌کنندگان فرهیختهٔ هنرها متکی به منتقدانند تا آنان را در فهم و ارزیابی و پالودن افکارشان و نیز تسهیل در صحت داده‌های مجموعه آثار ادبی یاری رسانند. طبیعتاً اگر از فلسفهٔ نقد غفلت بورزیم، کم و بیش توجهمان از فلسفهٔ هنر کاسته می‌شود یا به عبارتی مخاطرات احتمالی در حل معماهای حوزهٔ ادبیات، به جای آنکه نقش تسهیل‌کننده‌ای را ایفا کند و با بیاناتی منتقدانه، اندیشه‌های تازه‌تری را برای یکپارچگی و نظم منطقی آثار ارائه دهد، ناگزیر به وادی پرمخاطره‌ای گام می‌نهد و در عین حال کوشش‌هایی را که برای تکوین چارچوب کاربست‌های نقد در راستای تحقق عقلانی اهداف اتخاذ نماید، حال بیشترین ارادهٔ معطوف را صرف آگاهانه دربارهٔ تصنع و ترفندهای به کار رفته می‌کند اما دیری

نمی‌پاید که با چنین تعبیر مجازی و تحلیل‌های ناهماهنگ بی آن که تعریف روشنی از خود اثر به دست دهد در معرض تحلیل و نقد متأثر از استدلال‌های نامعتبر خویش می‌گردد.

بنابراین بازسازی کاربرست نقد ضروری می‌نماید و چنانچه مترصد آنیم آن کاربرست و برداشت‌های شهودی‌مان را درباره‌اش حفظ کنیم و در عین حال آن را از درون برخوردار از وحدت‌بخشی و نظم نماییم، می‌بایست برای کندوکاو در حوزه نقد و نیز ارائه سبکی از تحلیل و نظریه نقادی در راستای بسط اندیشه‌ها در سطوح مختلف و ابعاد متکثر و موازی و همچنین سلسله مراتب شیوه‌های اجرایی نقد تلاش‌هایی را به جد و با همتی وافر به کار ببندیم تا بتوانیم در عرصه نقد بر پایه الگوی شکل گرفته معقول برای مخاطب بستری فراهم آوریم تا هم گره‌های کور و هم چگونگی تفسیر ویژگی‌های مزبور را دریابد.

چنانچه اکثر نظریه‌های نقدی که امروز در دست داریم، در اصل نظریه‌های تفسیرند. نظریه‌های تفسیر درباره دریافت معنا از جمله، معنای نشانه‌ای از آثار هنری سخن می‌گویند و تفسیر را سرلوحه کار نقد قرار می‌دهند. در مقابل، منع استدلال می‌کنم که جوهره نقد، ارزیابی است. به ویژه در خصوص نوعی از مقوله یا سنخ هنری که آثار هنری موجود، مصادیقی از آن شمرده می‌شوند در حالی که مصرانه بر آنم که ارزیابی، محور اصلی نقد هنر است و درباره نقد و گذری بر فلسفه نقد نوئل کارول متمرکز، چنین می‌نماید که امروزه بسیاری از نظریه‌های حاکم نقد تفسیر را کلید نقد می‌پندارند. حال نقد بدون تفسیر را مادام که حتماً مشتمل بر ارزیابی باشند شاید در نظرگاه منتقدان نظریه‌گرای معاصر، تقابل پیش گفته را به ریشخند گیرند و به باورشان در اغلب اوقات، درگیری گونه خاصی از ارزیابی یعنی ارزیابی سیاسی و عقیدتی را نظاره‌گر باشند، مثلاً تفسیرشان راه را برای ارزیابی‌های منفی در مورد آثار پیشنهادی بر مبنای عناوینی چون تبعیض جنسی یا طبقاتی، شعارزدگی و مانند این‌ها هموار

ساخته است و این پاسخ بجایی است.

با این همه تفاوت‌هایی در میان است. چنانچه در بالا اشاره شد، من بر آنم که آنچه شایسته است ارزیابی هنری خوانده شود. ارزیابی با ملاحظهٔ مقوله‌های هنری، اساس نقد است. حال آنکه نظریه‌های نقد غالب، اول از همه، بر ارزیابی سیاسی صحنه می‌گذارند و غالباً حتی به ارزیابی هنری با دیدهٔ شک می‌نگرند هر چند معنای این سختم این نیست که ارزیابی سیاسی هرگز بعد در خوری از نقد نیست. اینجا تفاوت‌های ظریف‌تری در میان است و از آنجا که کشف ارزش را وظیفهٔ اصلی نقد می‌دانم در مقابل دفاع از نقد به منزلهٔ واکاوی کمابیش بالینی و رمزگشایی کدهای مختلف یا دلالت‌گری به نظام‌ها یا دستگاه‌های قدرت، می‌توان همچون تمرینی در فرهنگ و ادب انسانی یا به عنوان انسان‌گرایانه وصف کرد. به این معنا، از نقد همچون شاخه‌ای انسان‌گرایانه و نه شعبه‌ای از نوع در حال ظهوری از علم به اصطلاح پسانسانی دفاع کنم.

ما اگر بر اطلاعات مربوط از نگرشی طولانی به تاریخ مستمر نقد نگاهی بیندازیم، می‌بایست رسم کنونی در روش نقد را در جهت احیا و رونق از پیش افتاده آن به پیش برانیم. وانگهی، عموماً برای آن رویکردهایی که بر اجرای فرایندهای نیمه شخصی و نیمه آگاهانه مانند کارکرد ضمیر ناهشیار، نیروهای تولید، یا طرز کار خود زبان همچون شاهراه وصول به معنایی که در پی آن‌اند، تمرکز و تأکید دارند تفاوت قائل شویم و در عوض، بر اثر هنری در قلمرو ادبیات همچون تولید آگاهانه هنرمند در مقام شخص آفرینندهٔ ارزش نیز تأکید داشته باشیم.

به این ترتیب من متصورم در جایی که بسیاری از نظریه‌های نقد و پیروانشان در جایگاه منتقد به نقد پسانسانی یا حتی ضد انسان‌گرایانه یعنی نقدی که هیچ تعلق خاطری به عاملیت شخص ندارد اشتغال کند، تلقی من از نقد قاطعانه انسانی است زیرا متصورم

دست‌آورد هنرمند، چنانچه به صورت فعالیتی از روی قصد و آگاهی تعبیر شود، به گمانم متعلق اصلی نقد است.

نکته حائز اهمیت که از محدوده مورد نظرم بیرون ایستاده، گونه‌ای از منتقد است که گزارشگر بازار مصرف است. من معتقدم چنین شخصی، نقدنویسی است که نه تنها از دایره داوری راستین بیرون افتاده بلکه صرفاً در جهت خوشامد مخاطبان دست به قلم شده و طبیعتاً فرصتی برای استهزاء و ریشخند کردن خود فراهم آورده است، در حالی که می‌توانست از چنین فرصت مغتنمی در راستای امر نقدنویسی نهایت بهره را ببرد و برای مخاطبان بستری سازی ذهنی نیز فراهم آورد.

این فرضیه که جوهره نقد، ارزیابی استوار بر پایه دلایلی منطقی است، اندیشه‌ایست که می‌بایست از آن دفاع کنیم و بر مؤلفه نقد، تبیین و تفسیر و نیز فعالیت‌های دیگری که نقد را شکل می‌دهند توجه شایسته‌ای را مبذول داریم و یگانه غرضمان را از یادآوری بسط نظام نوین هنر نقد در عرصه ادبیات، برای خوانندگان در حیطه انواع کانون‌های نقد و تخصص، گشوده بگذاریم و آن برآوردهای سلبی از گونه‌های هنری و جنبش‌های مغرضانه نقادی را تعدیل دهیم تا بدین ترتیب هم نقد مکتوبی ارائه دهیم هم به جهت سهولت درک آثار هنری ادبی شیوه‌ای برگزینیم که ضمن تعریف هنر، نشان دادن علت وجودی اثر و ترسیم طرح کلی غایی را از واقعیت این اثر هنری، امکان نگرستن به شیوه متفاوت را بگنجانیم، چیزی که در آثار مکتوب و اصیل، همواره پرتو افکنی می‌کند تا مخاطب آرمانی در آن بکاود و بر فهمش همت گمارد. پس این قلمروی که خالقان الهه‌های ادبی بنایش نهاده‌اند چیزی نیست جز سرشت و نهاد آدمی و کاوش در جهان هستی که می‌شود بر فهمش همت گمارد.

پس اگر بگوییم رسالتی چنین فراگیر، حساس و جدی برای ادبیات آثار معظم و منتقدان این حوزه قائلیم سخنی به گراف نگفته‌ایم.